

آثار باستانی

تحقیق علت حریق تخت جمشید

ترجمهٔ عین تقریر آقای آندره گدار

مقدمه

در خطابه‌ای که آقای آندره گدار رئیس محترم اداره موزه و متخصص آثار قدیمه ایران در تاریخ ۲۶ سپتامبر امسال (سوم مهر ۱۳۲۶) در مقابل یکی از شعب آکادمی فرانسه در پاریس خوانده‌اند و ما بعد از این مقدمه ترجمهٔ عین آنرا بدست می‌دهیم چنانکه از مطالعهٔ آن خوانندگان گرامی در خواهند یافت دو موضوع مهم که تا این اواخر بالنسبه مبهم مانده بوده روشن شده است :

اول موضوع ارتباط دوتالار پذیرائی تخت جمشید که تاکنون کسی نمیدانست که آنها با یکدیگر چه ارتباطی داشته و مصرف هر کدام چه بوده است ،
دیگر قضیهٔ آتش زدن عمارات و قصور پای تخت ایران بدست اسکندر مقدونی که بیشتر مورخین قدیم یونانی از راه تعصب آنرا از سرمستی و تصادفی میدانسته و بقبول اینکه اسکندر این کار را بعدد و بقصد انتقام و غارت کرده باشد تن درنمیداده و اکثر مورخین جدید هم از آن عقیده تبعیت می نموده‌اند .

اگر چه هر دو مطلب را آقای آندره گدار در طی تقریر خود کاملاً واضح کرده اند ولی برای آنکه مطلب دوم برای خوانندگان بی سابقه روشن تر شود میگوئیم که بروایت همان مورخین یونانی یعنی فلوطرخس (بلوتارك ۱) و دیودور یوس

سیسیلی ۱ و کنت کورس ۲ * اسکندر روزی با حضور جمعی از نسوان دون مرتبه مجلس عشرتی ترتیب داد و چون از بیمودن جام شراب سرخوش شد یکی از آن زنان که تائیس ۳ نام داشت اسکندر را مطمئن کرد که اگر قصر شاهان ایران را بدست آتش دهد حقوقی ثابت برگردن یونانیان حاصل خواهد کرد و رضای قومی را که ایرانیان بانهدام شهر هاشان اقدام کرده اند فراهم خواهد ساخت .

«هنوز این بیان از دهان آن زن خارج نشده بود که یکی یا دو نفر از حاضرین مست بتحسین آن لب گشودند ، اسکندر نیز که برای دادن فرمان از انتظار و تأمل مهیا تر بود گفت پس چرا در گرفتن انتقام یونان و سوختن این شهر معطلیم ؟ اوّل خود آتش بقصر زد و پس از او مدعوین و صاحب منصبان و زنان مذکور ، قسمت عمده قصر که از چوب ارز ساخته شده بود بزودی آتش گرفت و شعله آن مردم اطراف را مخیر ساخت ، قشون اسکندر که کمی دور از شهر چادر زده بودند چون این منظره را مشاهده کردند تصور نمودند که حریق اتفاقی روی داده ، برای امداد دویدند ولی چون بقصر رسیدند اسکندر را مشعل بدست دیدند بهمین جهت آبائی را که با خود داشتند بیک طرف نهادند و از مواد مشتعله هر چه بدست آوردند در میان آتش افکندند .

« خلاصه پای تخت تمام مشرق زمین شهری که سابقاً کلیه ملل و اقوام برای گرفتن دستور و احکام بدانجا می آمدند و مولد آن همه پادشاهان و تنها ترساننده یونان قدیم محسوب میشد و برای جنگ با آن يك دسته جهازات مرکب از هزار کشتی و آن همه سپاهیان که اروپا را فرا گرفته بود میفرستاد باین وضع منهدم گردید » .

شناخت عمل اسکندر در این راه بقدری بود که بگفته کنت کورس مودّیح

مقدونیها همیشه ننگ داشتند که تصور کنند پادشاه ایشان چنین شهر بلند مرتبه‌ای را آتش زده باشد.

باری این روایت و امثال آن با اینکه صریحاً نماینده حال قصد و تعمد اسکندر است باز در ضمن می‌خواهد چنین بفهماند که آتش زدن شهر پارسه (پرسپولیس) از طرف اسکندر بر اثر مستی و تحریک نسوان درباری و از راه بیخبری و بیخودی بوده است.

البته اگر از اسکندر حرکتی دیگر غیر از آتش زدن تخت جمشید در راه انهدام آثار ایران سر زده بود تا حدی میشد این يك عمل او را غیر عمدی پنداشت ولی اعمال دیگر او در این مرحله از قبیل سوختن شهر سارد پای تخت آسیای صغیر پس از ملاحظه دفاتر حکومتی آنجا و ملاحظه مقدار پولهایی که حکام ایرانی آسیای صغیر بد مستن خطیب معروف یونانی برای برانگیختن او بر ضد فیلیپ پدر اسکندر میدادند و سوختن تمام یا قسمتی از اوستا و غارت شهرهای عمده ایران بقصد یغما میرساند که اسکندر نسبت بایران کینه داشته و در این زمینه ها هر کاری کرده است از راه انتقام و وار کردن توهین بایرانیان بوده است.

کنت کورس مورخ چنین مینویسد: «این جوان مقدونی پس از آنکه داخل شوش شد خواست تا بر تخت پادشاهان ایران جلوس کند، تخت بلند بود و پای او با آخرین پایگاه آن نمیرسید، یکی از غلامانش میزی را پیش آورد تا اسکندر پای خود را بر آن گذارد و بر تخت جلوس کند. خواجه سرائی از خاصگیان داریوش از دیدن این منظره‌آمی از نهاد بر آورد، اسکندر سبب تأثر او را پرسید، گفت داریوش معمولاً بر این میز غذا می‌خورد و من نمیتوانم این میز مقدس را در دست تو چنین خوار بینم و از گریستن خود خود داری کنم.

« اسکندر دریافت که با این عمل نسبت برب النوع مهمان نوازی بی احترامی میکند باین جهت امر داد تا آن میزرا عقب زدند ولی فیلو تاس ۱ باو گفت شاهها در کار خود مداومت کن و زیر پا نهادن میزی را که دشمن بر آن غذا میخورده برای خود تقالی نیکو دان . »

باز همین کنت کورس مینویسد :

« اسکندر قبل از فتح پرسپولیس پای تخت قدیم ایران صاحب منصبان درجه اول خود را پیش خواند و گفت : هیچ شهری بیشتر از پای تخت شاهنشاهان قدیم ایران دشمن یونان نیست ، این قشونهای بی پایان که مملکت شما را فرا گرفتند از اینجا روانه شده بودند ، داریوش و پس از او خشایارشا آن جنگ خانمانسوز را از اینجا بارو با انتقال دادند ، باید بوسیله انهدام آن ارواح اجداد خود را خشنود نمائیم .
 « بعد از این بیانات ایرانیان شهر را ترك کردند و بهرجا که وحشت ایشان را میکشاند فرار نمودند ، اسکندر بدون آنکه تأملی زیاد کند حکم ورود پیاده نظام را بشهر بترتیب نظام فالانز ۲ داد .

« اگرچه بسیاری از شهرهای پرنروت بر اثر فتح یا تسلیم مسخر مردم مقدونیه شده بود ولی نروت این شهر بر تمام آنچه تاکنون دیده بودند فزونی داشت .

« مردم ایران در آنجا تمام خزائن کشور را گرد کرده بودند . زر و سیم در آن شهر شمش شمش بود ، مقدار البسه قیمتی حد نداشت و ائانه موجوده آنجا بیشتر برای نمایش وشکوه وجلال بود تا برای رفع احتیاج .

« در میان فاتحین نزاع وجنگ در گرفت تا آنجا که هر کس که بیشتر غنیمت میبرد دشمن شمرده میشد ، چون غارتگران هر چه می یافتند با خود نمیتوانستند

۱- ۲ Philotas - ۲ Phalange نظام فالانز در سپاه مقدونیه باین شکل بود که افراد پیاده در موقع مقابله بادشمن طوری دور یکدیگر میگردیدند و نیزه های خود را بطرف ایشان متوجه می ساختند که بخار پشت عظیم الجثه ای شبیه میشدند و دشمن بهیچوجه نمیتوانست اجتماع ایشان را پراکنده کند .

ببرند و در ضبط آنها عجله نمی‌کردند بلکه با انتخاب خوب و خوبتر می‌پرداختند. دیده میشد که لباس پادشاهی را دستهای نزاع‌کنندگان از هم میدیدید، ظروفی که با کمال ظرافت ساخته شده بود بضر تیر درهم میشکست، هیچ چیز دست نخورده نماند و هیچ کس چیزی سالم از آنجا بدر نبرد، حتی مجسمه‌ها را هم قطعه قطعه کردند، هر کس هر چه وا بچنگ آورده بود با خود میکشید.

« در غارت این شهر تیره روز بساط بیرحمی نیز کمتر از بساط آرمندی گسترده نشد، سر بازاری که بار خود را از طلا و نقره بار کرده بودند اسرا را که موجوداتی پست و حقیر می‌شمردند میکشیدند کسانی را که بینوائیشان ایشان را مورد ترحم قرار میداد بمجردی که در دسترس خود می‌یافتند سر می‌بیدند، عده‌ای از سکنه پیش از چشیدن ضربت دشمن خویشتن را کشتند باین وضع که گرانها ترین لباسهای خود را در بر میکردند و خود را با زن و فرزند از بالای حصار ها فرو می‌افکندند.

« جمعی دیگر که رفتار فاتحین را با خود قبلاً میدانستند خانه های خود را میسوختند و خود را با اعضای خانواده در آتش می‌انداختند.

« در آخر کار پادشاه مقدونی حکم داد که از مردم و از زینت زنان صرف نظر کنند. پولی که از غارت بر سپولیس بدست آمد فوق العاده زیاد و از حد هر تصور خارج بود، یا باید در باب همه چیز تردید نمود یا باید باور کرد که فاتحین از غارت گنجینه های این شهر ۱۲۵،۰۰۰ تالان پول بدست آورده‌اند.

« پادشاه مقدونی که میخواست این اموال را برای مصارف جنگی با خود ببرد حیوانات بارکش و شتران شوش و بابل را جمع آورد و ۶۰۰۰ هزار تالان اموالی را هم که از غارت بازار گاد یافته بود بر آنها افزود.»

علاوه بر مورخین قدیم مؤلفین اسلامی نیز بذکر شمه‌ای از اعمال اسکندر در

در راه خراب کردن آثار ایران پرداخته‌اند از آنجمله ابن‌الندیم در کتاب‌الفهرست^۱ می‌گوید :

« اسکندر پس از فتح اصطخر پای تخت ایران ابنیهٔ آنرا خراب کرد ، نقوش آنرا بسترده و کتیبه‌ها را منهدم نمود ، از علوم آنچه در دواوین و خزائن مجموع بود نسخه‌ها برگرفت و امر داد که آنها را بزبان یونانی و قبطی ترجمه کنند^۲ و پس از آنکه از استنساخ آنها فراغت یافت آنچه را بفارسی و بخطی بود که آنرا کشتج (گشته) می‌گفتند بسوخت و بقدر حاجت از علم نجوم و طب و طبایع ایرانی اختیار نمود و این کتب و سایر علوم و اموال و خزائنی را که باین ترتیب فراهم آورده بود بمصر فرستاد^۳ . نسبت دیگری که درانهدام آثار ایران با اسکندر داده شده سوختن کتب مذهبی زردشتیها و تمام یا قسمتی از کتاب اوستای مقدس ایشان است و بهمین علت هم بوده است که پارسیان قدیم او را « اسکندر رومی ملعون » میخواندند .

مسعودی در مروج‌الذهب می‌گوید که اسکندر بعضی از قسمتهای اوستا را سوخته^۳ و حمزه اصفهانی بر این عقیده است که علت مشوش بودن تاریخ ایرانیان قبل از ساسانیان اینست که اسکندر کتب ایشان را آتش زده و موبدان و هیربدان و علما و حکما را کشته و محفوظات علمی و تاریخی ایشان را از میان برده است^۴ .

همین مورخ بقدری از این عمل اسکندر درخشم بوده که پس از ذکر روایت دیگران در باب بنای دوازده اسکندریه بتوسط اسکندر می‌گوید که : « این حدیث اصلی ندارد زیرا که زیرا که اسکندر مخرب بود نه بانی^۵ » .

پس از ذکر این مقدمه میپردازیم بترجمهٔ عین خطابهٔ آقای آندره گدار (یادگار)

۱- الفهرست ص ۲۲۹ چاپ فرنک و طبقات الاطباء ج ۱ ص ۹

۲- نظامی نیز در اسکندرنامه می‌گوید :

خرد نامه‌ها را زلفظ دری بیونان زبان کرد کسوت‌گری

۳- مروج‌الذهب ج ۱ ص ۱۱۰ چاپ مصر .

۴- تاریخ حمزه اصفهانی ص ۱۹ چاپ کلکته ۵ - ایضاً ص ۳۶ .



سال گذشته افتخار این را داشتیم که تاریخ هوجز کاوشهایی را که از سال ۱۹۳۱ تا ۱۹۴۶ در تپه های تخت جمشید شده باستحضار شما برسانم .

مأمورین حفاریات ما در آن ایام در زاویه شمال شرقی تخت جمشید ببرداشتن خاکهای قسمت لشکر نشین این شهر اشتغال داشتند و هنوز نیز بهمین کار مشغولند و هر قدر که بدامنه کوه نزدیکتر میشوند کارشان مشکلتر و پیشرفتشان کند تر میشود ، تقریباً هنوز شش متر دیگر از زمین باقیست که باید شکافته و خاک برداری شود .

از طرفی دیگر چنانکه میدانید پانز گز گشته ولایت فارس گرفتار انقلاب و هرج و مرج شد و چون بیم آن میرفت که جلگه اصطخر میدان کشمکشهای مهم شود عملیات اکتشافی ما دستخوش وقفه گشت و مجبور شدیم که اشیاء نفیسه موزه را بدالانهای زیرزمینی منتقل و در آنها را مسدود کنیم ، بعد که آرامش برقرار گردید آنها را بمحلهای اولی برگردانیدیم و بر سر پایه های سابق نصب کردیم بهمین جهت چندین ماه وقت مأمورین ما صرف این قییل کارها و محافظت محل شد و ناچار بکارهای دیگر نرسیدیم .

اگرچه بهمین علل که ذکر شد سال گذشته در تخت جمشید از هر سال دیگر عملیات حفاری و کاوش کمتر پیشرفت کرده ولی در عوض در نتیجه کارهای مختصری که در همین سال شده بعضی حقایق در باب طرح ابنیه تخت جمشید و تاریخ آن بدست آمده که بحل پاره ای از مشکلات کمک میکند و مارا بجواب دادن بدو سؤال ذیل که تا این اواخر بلا جواب مانده بود قادر مینماید و آن دو سؤال اینست :

۱- مابین دو تالار بزرگ پذیرائی تخت جمشید یعنی تالار آپادانای داریوش و تالار صد ستونی آنجا چه ارتباطی وجود داشته و هر یک برای چه منظوری ساخته شده بوده است .

۲- آیا قصور شهر پارسه (پرسپولیس) همچنانکه بعضی از مورخین قدیم

نوشته‌اند تصادفاً در طی مجلس مستی و بزم آتش گرفته یا آنکه اسکندر آنجا را عمداً بدستور اتحادیهٔ بلاد کرتی بانتقام غارت آن بدست خشایارشا سوخته است ؟
اینک جواب دو سؤال مزبور :

حقیقت مطلب اینست که تا کنون در باب دو تالار پذیرائی تخت جمشید و اینکه از هر يك از آنها چه استفاده‌ای میشده است چنانکه باید بحث و تحقیق نشده و علت آن لابد این بوده است که کسی چیزی در این خصوص نمیدانسته فقط این نکته همیشه جلب توجه میکرده که چرا در آن تالاری که قدیمی‌تر است قسمت معماری مستحکم‌تر و جنبهٔ فنی آن نمایان‌تر است در صورتیکه در بنای جدیدتر حال بر این منوال نیست . سابقاً چنین تصور میرفت که آن تالاری که ستونهای آن بیش از ۲۰ متر ارتفاع دارند و هر يك از قسمت‌های متکی بآنها زیرسقفی بوسعت بیش از ۷۶ متر مربع است جدیدتر از تالاری باشد که ستونهای آن با ارتفاع ۱۱ متر و نیم و سقفهای آن بوسعت ۳۸ متر مربع است ولی حالیه ثابت شده که قضیه درست برعکس بوده .

امر دیگری که مسلم بنظر میرسد اینکه تالار صد ستونی را برای اینکه با تالار آبادانا رقابت کند یا جای آنرا بگیرد نساخته‌اند بلکه بعد از آنکه تالار صد ستونی مورد استفاده قرار گرفته باز هم تالار آبادانا محل پذیرائیهای رسمی پادشاه بوده است . با اینحال جای این سؤال باقیست که این تالار جدید را با وجود تالار قدیمی داریوش بچه قصد ساخته بوده و چه استفاده‌ای از آن میکرده‌اند ؟

کسانی که در این باب چیزی نوشته‌اند فقط میگویند که هر دو تالار محل جلوس شاه در مواقع پذیرائی او بوده است اما چه نوع جلوس و چه قسم پذیرائی و چرا برای پذیرائی دو تالار ساخته بوده‌اند ؟

این سؤال را امروزه بر اثر اکتشافات اخیر میتوانیم بخوبی جواب بدسیم . عملیات خاک برداری تخت جمشید که از سال ۱۹۳۹ یعنی بعد از حرکت هیأت ماسورین امریکائی شیکاگو تحت نظارت ادارهٔ آثار تاریخی ایران صورت میگیرد چنین

نتیجه داده که خیابان وسیعی که امروز در جلوی دو تالار واقعست هنگام آبادی توسط يك رشته اطاقهای كوچك بدو قسمت منقسم بوده باین شكل كه این اطاقها حكم جدار فاصلی را بین آن دو تالار داشته و جلوی هر تالاری حیاطی مخصوص بآن واقع بوده است .

عملیات جدید ما منجر بکشف خیابان وسیعی شده است که از دهلیز بالای بلکانهای بزرگ متوجه تالار صد ستونی میشده و راه وصول بآن بوده .

واردین از دهلیز مدخل بوسیله در بزرگی جانبی بنا وارد حیاط تالار آبادانا یعنی حیاطی که پذیراییهای رسمی در آنجا صورت میگرفته میشدند و در دیگری که در طرف مقابل این در بوده بطرف خیابانی باز میشده که بحیاط دیگری منتهی میگرددیده تمام ابنیه لشکر نشین تخت جمشید مستقیماً با بوسیله خیابانهای فرعی یا راهروها باین حیاط اخیر راه داشته است .

در اینکه تالار صد ستونی بلشکر اختصاص داشته و تالار اجتماع یا تشریفات ایشان بوده امروز دیگر شکی نیست و امری که این مدعی را اثبات میکند وجود يك دالان و حصارى است که از سه جانب آنرا محاط میگردد و باین ترتیب آنرا از قسمت مخازن و عمارات سلطنتی جدا میساخته است .

شاهد دیگر برای تأیید این نظر آنکه تخت پادشاه روی پایه های بزرگ تالار صد ستونی استثناء بر روی سر يك ردیف پنج نفری از نظامیان که نماینده سپاه محسوب میشوند قرار داده شده در صورتیکه در نقوش دیگر عموماً تکیه تخت پادشاه بر دوش جمعی از رعایای ممالک تابعه دولت هخامنشی است و همین اختلاف و استثناء بعقیده من شایان اهمیتی مخصوص است .

از این مقدمه چنین نتیجه میگیریم که تالار آبادانا مخصوص جلسات پذیراییهای رسمی پادشاه بوده در صورتیکه تالار صد ستونی فقط برای اجتماع نظامیان مخصوصاً

فوج « تیر اندازان جاویدان » بکار میرفته و شاه از قصور سلطنتی خود بوسیله در کوچکی که در عقب این تالار بوده مستیماً با آنجا می آمده است .

اما شهر پارسه یعنی پرسپولیس که در میان املاک مخصوص هخامنشیان ساخته شده و مقبره اجداد پادشاه داریوش در آنجا بوده حکم پای تخت سلسله ای سلاطین هخامنشی را داشته و میتوان گفت که ایشان چه در وقت بنا چه بعد از آن هیچوقت در آنجا ساکن نبوده اند چنانکه کتزیاس ۱ طیب یونانی که مدت بیست سال در دربار اردشیر دوم میزیسته و تاریخ ایام او را نوشته هیچوقت آنجا را ندیده بوده و ابدأ از آنجا صحبتی بمیان نمی آورد .

از این گذشته در میان آناری که در پرسپولیس باقی مانده هیچگونه اثری از مسکنی دائمی یا مسکنی که مدتی قلیل در آنجا میزیسته باشند بدست نیامده و در پلکانها و درگاه ها وسطوح زمینی هیچیک اثر فرسودگی مشهود نیست و در هیچ جا نقش و خطی بعنوان یادگار دیده نمیشود در صورتیکه از قرون بعد از این قبیل نقوش و خطوط بسیار باقیست و در ظروف و ائانه ای که در مصر بفرمان خشایارشا ساخته بوده و تمام آنها را سربازان اسکندر شکسته اند آناری از بکار بردن آنها نیست بعلاوه در حیاطها و دالانهای قسمت لشکر نشین هنوز سرستونها و پایه ها و تنه های ستونهایی که در همانجا ساخته میشده در این طرف و آن طرف افتاده است .

چنین بنظر میرسد که این پای تخت را داریوش منحصراً برای رساندن عظمت دولت هخامنشی ساخته بوده و تجسم و نمایشی از قدرت ایران بشمار میرمه و در میان اماکن مقدسه مملکت از همه مقدس تر محسوب میشده و بلا شبهه شاهنشاه هر سال يك بار آن هم در موقع نوروز با آنجا می آمده است تا هم قهر نیاکن خود را زیارت کند و هم هیأتی را که برای اظهار عبودیت و تقدیم خراج بخدمت او می رسیده اند بپذیرد .

اسکندر که در سال ۳۳۰ قبل از میلاد این شهر را سوخت در این عمل تنها باین قصد نبود که یکی از پای تخت های هخامنشی را ویران کند بلکه بیشتر غرضی در آتش زدن پرسپولیس منهدم ساختن فکر عظمت و قدرت ایران بود که این شهر نماینده کامل آن بشمار میرفت .

اینجا محل بحث موضوعی است که از سالهای سال پیش تاکنون در باب آن آن گفتگوها شده و هنوز نیز میشود ، و آن اینکه آیا این حریق اتفاقی بوده است یا بر اثر تصمیمی قبلی ؟

راده ۱ که یکی از بهترین مورخین ما در موضوع احوال اسکندر است تفصیل این واقعه را چنان جزء بجزء وصف کرده که گوئی خود ناظر آن جریان بوده است . مورخ مزبور میگوید که شهر پارسه در عهد هخامنشیان بعلت جلال و شکوه درباری برای مقدونیانی که بآن همه فتوحات نظامی نایل شده بودند محل بسیار مناسبی بود تا در آنجا جشن این فتوحات را برپا کنند . بنا بر این اگر بگوئیم که اسکندر که بتشریفات اعیانی کمال علاقه را داشت مراسم این تشریفات را در خیابان جلوی قصور سلطنتی آنجا برپا داشته است نباید تعجب کرد زیرا که این فاتح برای اظهار تشکر و خوشوقتی نسبت بسربازان خود هیچ جا را از اینجا بهتر نمیتوانسته است بدست بیاورد پس اطمینان داشته باشیم که مراسم سپاسگزاری اسکندر هم نسبت بازباب انواع و افراد مردم در همین نقطه اقامه شده باین ترتیب که فاتح مقدونی در این محل از یک طرف با تقدیم قربانیهای جلیل از خدایان تشکر کرده و از طرفی دیگر با برپا داشتن مجالس سوز و سرور مردم را از خود راضی نموده است .

بگفته مورخ مزبور در یکی از این مجالس که بیوسته تشکیل میشده و با احتمال قوی در آخرین آنها حال عشرت و مستی حضار بعد جنون کشیده و وجود جنس زن در آن مجلس که عنصر مخصوص پراکندگی نظم است کله های گرم را که دقیقه بدقیقه گرمتر

و بافسار گسیختگی کشانده میشده يك مرتبه بطغیان آورده است .

در این سفر همراه افراد نظامی عده‌ای زن بودند که با ایشان در خواب و خوراک شرکت می‌جستند ، یکی از آنان تائیس نام آتنی بود که بر دیگران از جهت لطف ذوق و جسارت در کلام امتیازی داشت .

در این میهمانی تائیس شوخی و دلفریبی را از حد گذراند ، ابتدا با اظهار مداحی و مزاح خود را بمیان صحبت اسکندر انداخت سپس بر اثر سورت شراب آواز خود را بلند کرد و باهنگ رسا گفت : اگر اسکندر قصور پادشاهان ایران را با آتش بسوزد حقی بزرگ بگردن یونانیان خواهد یافت چه این ملت همواره انتظار دارد که انتقام شهرهای منهدم شده خود را از وحشیان ایرانی بگیرد .

بر اثر این بیانات مجلس جشن تبدیل بصحنه‌ای شد که در آن مردم باهنگ ساز و آواز در عین مستی فریاد جنون میکشیدند و میرقصیدند ۱.

تائیس از اسکندر درخواست کرد که در این صحنه شرکت کند ، پادشاه تسلیم شد و بجلوی ایشان افتاد .

تمام حضار مشعل بدست باهنگ نی و آواز از تالار جشن بیرون ریختند و گردا گرد عمارت را که اندکی بعد بتوسط ایشان سوخت و نابود شد گرفتند ، اول اسکندر و بعد از او تائیس مشاعلی را که دردست داشتند بی‌الای قصر که سقف‌های آن از چوب ارز بود انداختند و دیگران از آن تقلید نمودند و دامنه آتش بالا گرفت .

این بود خلاصه شرحی که « راده » آنرا از قول کنت کورس و فلوپرخس نقل میکند اما باید دانست که این شرح داستانی بیش نیست زیرا که امروز بر ما نابت شده است که قبل از سوختن پرسپولس تمام قصور آنرا قبلاً با نظمی معین غارت کرده و محتویات و ائانه آنرا بجای دیگر منتقل نموده بوده‌اند و همین کیفیت میرساند که

۱- این قبیل صحنه‌ها را بزبان یونانی Comos میگفتند .

سوختن آنجا برسیل اتفاق نبوده و اینکه بعضی گفته اند که این عمل بر اثر يك آن بیفکری تند ارتکاب شده صحت ندارد.

تمام اشیائی که در مدت ۱۷ سال در نتیجه خاک برداری و حفريات مستمر در تخت جمشید بدست آمده بآن اندازه نیست که يك جمبه آئینه موزه را پر کند، علاوه در طی این همه حفريات کوچکترین اثری از آثار بد مستی در این قصور بدست نیامده و شکی نیست که اگر این حال پیش آمده بود آثاری از آن باقی میماند.

این حریق مسلماً بعد از آنکه اسکندر بتوسط مأمورین نظامی خود کار احصاء و بار بندی و ارسال محتویات قصور پرسپولیس را بانجام رسانده و بقول فلوطرخس ۲۰۰۰ استر و ۵۰۰ شتر از آنها برده است صورت گرفته و بهر حال در سوختن آنجا نهایت بیرحمی و خونسردی بکار رفته است.

اینکه بعد ها افسانه حریق نصادفی و غیر عمدی پرسپولیس را جمعی از خود ساخته و بر اثر تکرار آنرا بصورت حقیقتی تاریخی در آورده و عده ای از نویسندگان هم تعصبی در دفاع از آن بخرج داده اند ظاهراً برای آن بوده است که پادشاهان سلوکی و بعد از ایشان اشکانیان یونان دوست میخواستند که ذکر اسکندر از این ننگ میرا باشد و شناعت عمل یونانیان تخفیف پذیرد عیناً مثل و کیل مدافعی که برای تخفیف جرم موکل خود در محکمه اعمال او را از سرمستی قلمداد کند در صورتیکه ما میدانیم که اسکندر قبل از دست زدن بسوختن پرسپولیس قصد و غرض خود را باطلاع مجمعی از رؤسای لشکری خود رسانده و بایشان گفته بوده است که در عالم هیچ شهری بیش از پای تخت قدیم پادشاهان ایران دشمن یونان نیست چه از این شهر بوده است که آن همه سپاه متوجه بلاد یونانی شده و از اینجا بوده است که داریوش و بعد از او خشایارشا آن جنگ نامقدس را بر یونان تحمیل کردند، باید آنجا را خراب کرد تا ارواح اجداد ما از ما خشنود شوند.